

## جهانی شدن؛ هویت قومی یا هویت ملی؟

حمید احمدی\*

### چکیده:

در چند سال اخیر مباحثی در ارتباط با رشد قوم‌گرایی بر اثر فرایند جهانی شدن مطرح شده است. به نظر می‌آید که برداشت عام محافل روشنفکری ایران آن باشد که در فرایند جهانی شدن، قومیت، قوم‌گرایی و هویت‌های قومی خواه‌ناخواه رشد کرده و شاهد ظهور واحدهای ملی جدید در عرصه جهانی خواهیم بود. هدف اصلی این مقاله آن است که این نکته را مورد بررسی قرار داده و با توجه به بحث‌های تخصصی پیرامون جهانی شدن و قومیت‌ها، به تجزیه و تحلیل این بحث بپردازد. به نظر نویسنده، چنین برداشتی بیشتر ساده‌انگارانه است و لزوماً فرایند جهانی شدن به رشد قطعی و گسترده حرکت‌های قومی منجر نمی‌شود. نویسنده با تکیه بر بحث‌های مفهومی و نظری در گستره جهانی شدن و تحولات بین‌المللی، فرضیه طرفداران رشد حرکت‌های قومی در اثر جهانی شدن را در ابعاد گوناگون آن به نقد می‌کشد و این احتمال را می‌دهد که با توجه به تحولات گذشته، حال و آینده، در سطح نظام جهانی هویت ملی و نه قومی جایگاه مستحکم‌تری پیدا کند.

**کلید واژه‌ها:** جهانی شدن، دولت، قومیت، ملیت، نظام جهانی، هویت

## مقدمه

پدیده جهانی شدن، در دهه ۱۹۹۰ به یکی از بحث‌انگیزترین مسائل پایان قرن بیستم تبدیل شد و به نظر می‌رسد که در سال‌های نخستین قرن بیست و یکم نیز یکی از مهمترین مسابحث علوم اجتماعی باشد. بدیهی است که جهانی شدن از ابعاد گوناگون مورد بحث و بررسی قرار گرفته و ادبیات گسترده‌ای نیز پیرامون آن انتشار یافته است. این بحث‌ها درباره تعاریف جهانی شدن، تأثیرات آن بر اقتصاد و فرهنگ و سیاست بین‌الملل، دولت ملی و نظریه‌های گوناگون مربوط به علل ظهور و ماهیت و عملکرد آن بوده است. هدف این پژوهش کوتاه، بررسی رابطه میان جهانی شدن و مسأله قومیت و به عبارت بهتر، تأثیرات فرایند جهانی شدن بر پدیده قومیت به مفهوم عام و ملیت به مفهوم خاص آن است. سؤال عمده‌ای که در این پژوهش مطرح می‌شود آن است که فرایند جهانی شدن چه تأثیری بر پدیده قومیت و قوم‌گرایی می‌گذارد و آیا تأثیرات این فرایند باعث رشد قوم‌گرایی می‌شود؟ و یا آنکه این پدیده در برابر هویت‌های گسترده‌تری نظیر ملیت یا هویت‌های منطقه‌ای و جهانی رو به کاهش می‌رود؟

در پاسخ به این سؤال اساسی، نویسنده بر این نکته تأکید دارد که اصولاً اجماع قابل قبولی میان محققان علوم اجتماعی بر سر این تأثیرگذاری وجود ندارد. درحالی‌که برخی بر آن هستند که جهانی شدن اصولاً باعث رشد پدیده هویت‌های محلی و قومی می‌شود، سایر پژوهشگران نیز یا از ادغام هویت‌های محلی در هویت‌های عام جهانشمول سخن می‌گویند و یا بر آن هستند که تفاوت‌های محلی بیشتر به شکل هویت‌یابی‌های ملی در برابر جریان جهانی شدن رخ می‌نماید. گذشته از این، در میان کسانی که به صورت حاشیه‌ای به بحث پیرامون تأثیرات جهانی شدن بر قومیت یا گروه‌های قومی می‌پردازند، اجماع چندانی درباره واحد تحلیل مورد نظر، یعنی متغیر وابسته پژوهش (قومیت یا گروه‌های قومی) وجود ندارد. درحالی‌که برخی به تأثیر فرایند جهانی شدن بر مسأله گروه‌های قومی و هویت‌های قومی در درون مرزهای دولت ملی می‌پردازند (فارغ از اینکه به گسترش یا کاهش قوم‌گرایی اعتقاد دارند)، گروه بیشتری از پژوهشگران، تأثیر جهانی شدن بر گروه‌های قومی مهاجر یا مهاجران سایر کشورها در جامعه اروپای غربی با آمریکای شمالی را در کانون پژوهش‌های خود قرار داده‌اند.

به هر صورت، نگارنده در پاسخ به سؤال اصلی پژوهش، این فرضیه را مطرح می‌کند که با توجه به پراکندگی این دیدگاه‌ها، سخن گفتن از رشد گسترده پدیده قوم‌گرایی در اثر جهانی شدن، یعنی گسترش هویت‌های قومی در درون مرزهای ملی در کشورهای جهان سوم و به چالش طلبیدن هویت ملی، به لحاظ نظری و عملی و نیز به لحاظ روش‌شناسی چندان قابل

دفاع نیست. برعکس محور اصلی اکثر بحث‌های مربوط به جهانی شدن آن است که مقاومت در برابر چالش‌های جهانی شدن، بیشتر به صورت رشد هویت‌های ملی و در چهارچوب دولت‌های ملی - چه در جوامع توسعه یافته و چه در حال توسعه و کم توسعه - بروز کرده‌اند تا رشد هویت‌های قومی در برابر هویت ملی. آزمون این فرضیه، البته بدون توجه به تعریف و ماهیت جهانی شدن و همچنین مباحث نظری مربوط به آن، امکان‌پذیر نیست. به این دلیل، ضروری است که قبل از ورود به بحث پیرامون تأثیر جهانی شدن بر قومیت و گروه‌های قومی و تأیید یا رد ماهیت تأثیرگذاری آن، ماهیت جهانی شدن و ابعاد گوناگون این فرایند و نیز ارتباط آن با نقش دولت را در شرایط کنونی مورد بررسی قرار دهیم.

### جهانی شدن: مسائل مفهومی و نظری

ارائه تعریف جامع و مورد پذیرش عموم برای جهانی شدن، به دلیل اختلاف نظر میان پژوهشگران بر سر ماهیت آن، دشوار به نظر می‌رسد. به دیگر سخن، کسانی که از ابعاد گوناگون اقتصادی و فرهنگی به این موضوع پرداخته‌اند، بنا به علاقه خود، تعاریف گوناگونی برای آن ارائه داده‌اند. این اختلاف نظر به‌ویژه از تأکید پژوهشگران بر واحد تحلیل مورد نظر در بررسی فرایند جهانی شدن ناشی می‌شود که برای برخی اقتصاد جهانی است و برای برخی دیگر، فرهنگ جهانی می‌باشد. در یک تعریف گسترده، "جهانی شدن به توسعه ارتباطات جهانی، سازمان زندگی اجتماعی در بُعد جهانی و رشد آگاهی جهانی و از این جهت، به استحکام جامعه جهانی اشاره می‌کند." (Lechner) طرفداران رهیافت اقتصادی جهانی شدن، بیشتر مایل بوده‌اند که با تأکید بر فرایند جهانی شدن اقتصاد، به تعریف این پدیده بپردازند. این نوع تعریف، به‌ویژه در میان طرفداران نظریه نظام جهانی و یا سرمایه‌داری جهانی به چشم می‌خورد. فریدمن یکی از برجسته‌ترین طرفداران رهیافت اقتصادی پدیده جهانی شدن، آن را این‌گونه تعریف می‌کند:

«ادغام سرسختانه بازارها، دولت‌های ملی و فناوری‌ها به درجه‌ای که پیش از این هرگز مشاهده نشده و افراد، شرکت‌ها و دولت‌های ملی را قادر ساخته است تا دورتر، سریع‌تر، عمیق‌تر و ارزان‌تر از گذشته به اطراف جهان دست پیدا کند. جهانی شدن یعنی گسترش سرمایه‌داری بازار آزاد به اغلب کشورهای جهان.» (Friedman, 2000: 7-8)

گرچه بسیاری از پژوهشگران جهانی شدن را با توجه به بعد اقتصادی آن مورد مطالعه قرار می‌دهند، اما رهیافت فرهنگی نیز دارای طرفدارانی است و در واقع، محافل روشنفکری مایل

هستند که این پدیده را بیشتر با توجه به بعد فرهنگی و تأثیرات اجتماعی آن مورد مطالعه قرار دهند. بدین جهت تعاریف متکی بر وجوه فرهنگی و اجتماعی نیز از اهمیت خاصی به‌ویژه در محافل دانشگاهی برخوردار است. رابرتسون یکی از جالب‌ترین تعاریف را در این رابطه ارائه داده و جهانی شدن را "فشرده شدن جهان و تشدید آگاهی نسبت به جهان به‌عنوان یک کل" می‌داند. (Robertson, 1992: 8) البته این تعریف جهانی شدن، که از گسترش فرایندهای اقتصادی - اجتماعی و تحولات صنعت و فناوری الهام می‌گیرد، در گذشته نیز مطرح بوده است. برای نمونه، مارکس در یکی از آثار خود به پدیده‌ای چون "نابودی مکان توسط زمان" اشاره می‌کند (تاملینسون، ۱۳۸۱: ۱۵) و دیوید هاروی در پایان دهه ۱۹۸۰ از "فشرده‌گی زمانی - مکانی" در اشاره به جهانی شدن سخن می‌گوید. (Harvey, 1989) آنتونسی گیدنز نظریه‌پرداز برجسته علوم اجتماعی نیز در همین چهارچوب پدیده جهانی شدن را مورد بررسی قرار داده و از اندیشه "پشت سرگذاری زمان - مکان" (Giddens, 1991) سخن می‌گوید. این نوع نگرش به جهانی شدن و تعریف آن، در پی آن است که نشان دهد

**«چگونه فرایند جهانی شدن به فشردن، گستردن و تعمیق زمان - مکان**

**برای مردم سراسر جهان دست می‌زند و بدین ترتیب، به خلق برخی شرایط برای یک جامعه جهانی می‌پردازد.» (Sklair, 1999: 154)**

به هر صورت، همان‌گونه که در بالا اشاره شد، این‌گونه رویکردها به جهانی شدن در محافل روشنفکری به‌ویژه در کشورهای اروپایی طرفداران زیادی دارد و با توجه به تأکیدی که این رهیافت بر "خاص‌گرایی فرهنگی" در برابر عام‌گرایی جهانشمول فرایند جهانی شدن دارد، مورد استقبال طرفداران شکوفایی خاص‌گرایی فرهنگی و هویت‌های قومی قرار گرفته است. (گل محمدی، ۱۳۸۰) البته در مورد نگرش پژوهشگران غربی و برخی از طرفداران شکوفایی و گسترش هویت قومی نسبت به رهیافت فرهنگی، تفاوت‌هایی وجود دارد که به آن اشاره خواهد شد.

علاوه بر تفاوت دیدگاه‌ها پیرامون تعریف جهانی شدن، گوناگونی‌های دیگری نیز در رابطه با ماهیت پدیده و روش‌های نظری مطالعه آن وجود دارد که در خور توجه است. اصولاً یکی از عمده‌ترین بحث‌های مربوط به جهانی شدن، اختلاف نظر پیرامون ریشه‌ها و زمان آغاز این پدیده و یا به عبارت دیگر، قدیمی بودن یا نو بودن آن است. درحالی‌که برخی همچون گیدنز، جهانی شدن را یک پدیده مدرن دانسته و بر آن هستند که "مدرنیته ذاتاً جهانی‌گراست" (Giddens, 1991: 63)، رابرتسون معتقد است که جهانی شدن دارای پیشینه ماقبل مدرنیته است. (Robertson, 1992) و برخی از پژوهشگران دیگر همچون اسکلیر به پیروی از گیدنز که جهانی شدن را پدیده خاص مدرنیته متأخر می‌داند، معتقد است که جهانی شدن اصولاً

پدیده‌ای بسیار نو محسوب می‌شود و در وهله نخست، نتیجه سرمایه‌داری پس از سال‌های دهه ۱۹۶۰ م. است. (Skair, 1999: 154) برخی از پژوهشگران، به‌ویژه ایمانوئل والرشتاین و طرفداران نظریه نظام جهانی بر آن هستند که با ظهور نظام جدید سرمایه‌داری از قرن شانزدهم میلادی، فرایند جهانی شدن نیز آغاز شده و آنچه که امروزه برخی از آن به‌عنوان پدیده جدید جهانی شدن نام می‌برند، چیزی جز اوج گسترش نظام جهانی سرمایه‌داری و آثار و نتایج آن نیست. (Wallerstein, 1979 و Chase, 1989)

گرچه اصطلاح "جهانی شدن" به معنی خاص آن در سال‌های پایانی دهه ۱۹۸۰ م. و اوایل دهه ۱۹۹۰ م. در علوم اجتماعی گسترش یافت، اما باید گفت که جهانی شدن به‌عنوان یک فرایند، پدیده تازه‌ای نیست و همان‌گونه که والرشتاین، رابرتسون و دیگران تأکید می‌کنند، حداقل چند قرن است که در حال شکل‌گیری و جریان یافتن است. برخی از نویسندگان تلاش کرده‌اند تا شکل‌گیری و رشد جهانی شدن را به‌عنوان یک فرایند، دوره‌بندی کنند. رابرتسون برخلاف گیدنز بر آن است که جهانی شدن، به موازات مدرنیته و نه در نتیجه آن، روی داد و تاکنون نیز چندین مرحله را پشت سر گذاشته است:

۱- مرحله اروپایی: یا مرحله "جنینی" که از قرن پانزدهم شروع شد و در نتیجه آن اندیشه‌های مربوط به اجتماعات ملی، فرد و بشریت شروع به رشد کرد.

۲- مرحله نخستین که تا اواخر قرن نوزدهم به طول انجامید و این اندیشه‌ها شکل دقیق‌تری به خود گرفتند و برای مثال دولت‌های واحد در روابط بین‌الملل شرکت کردند.

۳- مرحله خیزش و بلند شدن که از دهه ۱۸۷۰ م. تا دهه ۱۹۲۰ م. طول کشید و طی آن، ویژگی‌های اصلی جامعه جهانی معاصر تبلور کامل یافت. فرهنگ جهانی، مفاهیم جهانی فرایندهایی چون شکل درست جامعه ملی، موضوعیت یافتن حقوق و هویت‌های فردی، ورود جوامع غیراروپایی به روابط بین‌الملل و رسمی شدن بیشتر اندیشه‌های مربوط به بشریت را در بر گرفت. جهانی شدن در این دوره نیز شامل رشد بسیاری از روش‌های ارتباطات و معیارهای فوق ملی می‌شد.

۴- مرحله "مبارزه برای برقراری هژمونی" که از سال‌های دهه ۱۹۲۰ م. تا پس از جنگ جهانی دوم طول کشید و به دوره "نااطمینانی"، از دهه ۱۹۶۰ م. به بعد منجر شد. (Roberston, 1992: 58-60)

ناگفته نماند که در برابر جنجال بر سر ریشه‌های جهانی شدن، یعنی کهنه یا نو بودن آن، برخی اصولاً به چنین پدیده‌ای باور ندارند و آن را افسانه‌ای بیش نمی‌دانند. هرست و تامسون در تلاش برای اثبات افسانه‌ای بودن جهانی شدن به دلیل نبود واقعی یک اقتصاد جهانی،

استدلال می‌کنند که میان شیوه معاملات مالی از طریق کابل تلگراف بین‌المللی زیردریایی (در اوایل قرن بیستم) و سیستم‌های الکترونیکی کنونی تفاوت اساسی وجود ندارد. (Hirst and Thompson, 1996: 197)

نکته دیگری که در بحث جهانی شدن شایان توجه بوده و بی‌توجهی به آن ممکن است به سوء برداشت در مورد این پدیده و در نتیجه، تفاوت دیدگاه‌های بیشتر در مورد ماهیت و ریشه‌های جهانی شدن منجر شود، ضرورت تفاوت‌گذاری میان این اصطلاح و اصطلاحات مشابه است. (Nye, 2002) ژوزف نای نظریه‌پرداز برجسته روابط بین‌الملل و واضع نظریه "وابستگی متقابل پیچیده" درباره یکسان گرفتن "جهان‌گرایی"<sup>۱</sup> با "جهانی شدن"<sup>۲</sup>، هشدار می‌دهد. به نظر او میان این دو اصطلاح، تفاوت‌های بنیادی وجود دارد. درحالی‌که

**«جهان‌گرایی واقعیت به هم مرتبط بودن را می‌رساند، جهانی شدن به**

**سرعت مربوط به افزایش یا کاهش این ارتباط‌ها اشاره می‌کند.» (Ibid)**

به نظر او جهان‌گرایی به انسجام منجر نشده و برعکس، ما را در معرض تفاوت‌های موجود در اطراف ما قرار می‌دهد. او برای جهان‌گرایی چهار بعد عمده: نظامی، محیطی، اقتصادی و اجتماعی در نظر می‌گیرد و معتقد است که تغییر و تحولات در این ابعاد گوناگون لزوماً یکسان و هم‌زمان نیست. به نظر ژوزف نای، عدم توجه به این تفاوت‌ها و ابعاد گوناگون، عامل برداشت‌های نادرستی درباره فرایند جهانی شدن و شتاب‌زدگی در قضاوت پیرامون ریشه‌ها و ماهیت آن می‌شود. (Ibid)

پژوهشگران دیگر نیز در رابطه با مشکل اختلاط اصطلاحات و تأثیرات آن بر درک نادرست پدیده جهانی شدن و آثار ناشی از آن هشدار داده‌اند. برای نمونه خانم لسلی اسکلیر مشکل محوری درک ادبیات مربوط به جهانی شدن را در این می‌داند که بسیاری از افرادی که از اصطلاح جهانی شدن استفاده می‌کنند، میان آن و اصطلاح بین‌المللی شدن<sup>۳</sup> تمایزی نمی‌گذارند و برخی از نویسندگان ظاهراً این دو اصطلاح را به جای یکدیگر بکار می‌گیرند. (Sklair, 1999: 143) به نظر او، "بین‌المللی"<sup>۴</sup> به مفاهیم سردرگم‌کننده جهانی شدن مبتنی بر

1- Globalism

2- Globalization

3- Internationalization

4- Inter-national

نظام موجود و حتی متغیر دولت‌های ملی اشاره می‌کند، درحالی‌که واژه "جهانی"<sup>۱</sup> نشانه ظهور فرایندها و نظامی از روابط اجتماعی است که براساس نظام دولت‌های ملی استوار نیست. این اختلاط مفاهیم، پژوهشگر را به مشکل "دولت محوری"<sup>۲</sup> رایج در مطالعات روابط بین‌الملل گرفتار می‌کند. (Ibid)

علاوه بر ضرورت تمایزگذاری میان اصطلاحات جهانی شدن یا بین‌المللی شدن و یا جهان‌گرایی و سایر اصطلاحات جهت درک درست پدیده جهانی شدن و جایگاه و تأثیرات آن؛ باید به وجود نظریه‌ها و رهیافت‌های گوناگون در مطالعه فرایند جهانی شدن نیز توجه کرد، چرا که بدون توجه به این گوناگونی رهیافت‌های نظری، نمی‌توان از چگونگی تأثیرگذاری جهانی شدن بر مسائلی چون دولت، ملیت و قومیت سخن گفت. به عبارت دیگر، نوع انتخاب رهیافت نظری جهت مطالعه جهانی شدن؛ تأثیر مهمی بر نوع تأثیرگذاری آن بر مسائل مذکور، به‌ویژه مسأله قومیت و گروه‌های قومی بر جای می‌گذارد. میان این رهیافت‌های نظری بر سر نوع تأثیرگذاری بر پدیده‌هایی چون هویت (از انواع گوناگون آن) ملیت و قومیت یا گروه‌های قومی توافق وجود ندارد. بنابراین نوع انتخاب رهیافت نظری یا نظریه موجود در مطالعه جهانی شدن، خود دارای اهمیت خاصی است.

به‌طورکلی، از رهیافت‌ها و طبقه‌بندی‌های گوناگون در مطالعه جهانی شدن سخن گفته شد. اما یکی از مهمترین طبقه‌بندی‌های مباحث نظری، طبقه‌بندی چهارگانه‌ای است که بخش عمده رهیافت‌های نظری پیرامون جهانی شدن را گونه‌بندی کرده است:

۱- **رهیافت نظام‌های جهانی:**<sup>۳</sup> که بر تقسیم معروف جهان به محور، پیرامون و شبه پیرامون در نوشته‌های ایمانوئل والرشتاین و طرفداران او متکی است. نظام سرمایه‌داری که از قرن ۱۵ میلادی ظهور کرد، محرکه اصلی جهانی شدن در این رهیافت است. گرچه کار نظریه‌پردازان نظام‌های جهانی را نمی‌توان بخش کاملی از ادبیات مربوط به جهانی شدن در نظر گرفت، (King, 1991) اما نهاده شده رهیافت نظام‌های جهانی بدون شک زمینه را برای بحث جهانی شدن در علوم اجتماعی فراهم ساخت.

---

1- Global

2- State-Centerism

3- World Systems Approach

۲- **رهیافت فرهنگ جهانی:**<sup>۱</sup> که بر جهانی شدن فرهنگ تأکید می‌نماید و بر مشکلات و مسائلی که یک فرهنگ همگن‌ساز متکی بر رسانه‌های جمعی برای هویت‌های ملی ایجاد می‌کند، تمرکز دارد. این رویافت، در مطالعه جهانی شدن فرهنگ را بر اقتصاد و سیاست برتری می‌دهد و بر این نکته تأکید می‌کند که چگونه هویت فردی یا ملی می‌تواند در برابر یک "فرهنگ جهانی" رو به رشد دوام آورد. بهترین اثر معرف این رویافت، مجموعه مقالاتی است که توسط فدرستون با نام فرهنگ جهانی تدوین شده است. (Featherstone, 1990) برخی از نظریه‌پردازان این رویافت، از بحث‌های پست مدرنیستی نیز برای اثبات نظریات خود استفاده کرده و یا بحث‌های آنها باعث افزایش ادبیات پست مدرنی شده است.

۳- **رهیافت جامعه جهانی:**<sup>۲</sup> این رویافت بر اندیشه یک آگاهی جهانی رو به رشد و تأثیرات آن بر جامعه، حکومت و امنیت جهانی تمرکز می‌کند و نقطه مقابل رویافت فرهنگ جهانی است. مفاهیمی چون "آگاهی جهانی" و "آگاهی سیاره‌ای" در این رویافت اهمیت دارند و نویسندگانی چون گیدنز و رابرتسون اهمیت زیادی به این بحث‌ها داده‌اند. نظریه‌پردازان رویافت جامعه جهانی، بر این عقیده هستند که مفهوم جامعه جهانی تنها در عصر مدرن به یک اندیشه قابل باور تبدیل شده است؛ به‌ویژه اینکه فناوری، صنعت و ارزش‌های جهانی به نحو فزاینده‌ای یک جهان قرن بیستمی ایجاد می‌کند که از همه دوره‌های گذشته متفاوت است.

۴- **رهیافت سرمایه‌داری جهانی:**<sup>۳</sup> که نیروهای جهانی مسلط را در ساختارهای یک سرمایه‌داری جهان‌گرا قرار می‌دهد. نویسندگانی چون راسل، اسکلیور و تراشت در عین طرفداری از این رویافت، تحلیل‌های خاص خود را از جهانی شدن دارند. راس و تراشت بر سرمایه‌داری به‌ویژه به‌عنوان یک نظام اجتماعی تمرکز می‌کنند که بهترین وجه در سه سطح وجود دارد: ۱- سطح منطق داخلی نظام ۲- سطح ساختاری توسعه تاریخی ۳- سطح شکل‌بندی اجتماعی ویژه یا جامعه. (Ross and Trachte, 1990)

این رویافت‌های چهارگانه بر هر یک از زاویه‌های خاص مسأله جهانی شدن و تأثیر آن بر پدیده‌هایی چون دولت، هویت، قومیت و ملیت تأکید می‌کنند. تفسیر آنها از ماهیت جهانی شدن نه تنها متفاوت است، بلکه در مورد تأثیر جهانی شدن بر پدیده‌های فوق با یکدیگر اختلاف نظر اساسی دارند؛ یعنی از یکسو برخی بر ایجاد یک هویت جهانی واحد تأکید داشته

1- World Culture Approach

2- World Society Approach

3- World Capitalism Approach



و برخی بر مقاومت‌های هویتی در برابر فرهنگ جهانی ناشی از رشد فرایند جهانی شدن، تأکید می‌کنند.

گذشته از این، همان‌گونه که از بحث‌های گذشته بر می‌آید، در بررسی پدیده جهانی شدن و تأثیرات آن، مسائل بسیار متعددی قابل بررسی است که بحث قومیت در این میان جایگاه بسیار اندکی را به خود اختصاص می‌دهد. با این همه، بررسی رابطه میان جهانی شدن و قومیت به‌ویژه برای کشورهای جهان سوم در جای خود دارای اهمیت است.

### جهانی شدن و قومیت: رشد یا زوال

همان‌گونه که گفته شد، یکی از بحث‌های مهم مربوط به فرایند جهانی شدن، مسأله بقاء یا تداوم هویت‌های ملی و یا قومی در جریان حرکت عظیم اقتصاد و فرهنگ جهانی است. بدیهی است که در این رابطه، دیدگاه‌های متضادی ارائه شده است. بحث این دیدگاه‌های متضاد در گستره این پژوهش کوچک نمی‌گنجد و وقت دیگری را می‌طلبد. اما از آن‌جا که محور اصلی این مقاله ارتباط مسأله قومیت و هویت قومی - نوعی هویت فروملی - در فرایند جهانی شدن است، ما تنها از این زاویه مسأله را مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار می‌دهیم. یعنی در این‌جا وجود اختلافات بر سر تعریف جهانی شدن، ابعاد آن، تمایزگذاری میان جهانی شدن و سایر پدیده‌ها و سرانجام دیدگاه‌های متفاوت نظری بر سر مطالعه جهانی شدن را که در صفحات قبل به اختصار از آن سخن گفتیم، کنار می‌گذاریم و بر موضوع محوری مقاله، یعنی رابطه میان جهانی شدن، قوم‌گرایی و قومیت متمرکز می‌شویم.

همان‌گونه که در بحث مقدماتی و کلیات پژوهش گفته شد، برخی از محققان بر آن هستند که هویت‌های قومی در فرایند جهانی شدن رشد می‌کنند و ما شاهد وقوع جریان‌های هویت‌یابی قومی جدید یا به تعبیر برخی، نوعی قومیت نوین یعنی رشد دولت - ملت‌های جدید در عرصه جهانی و تشدید کشمکش‌های قومی خواهیم بود. نگارنده بر آن است که برخلاف این نوع استدلال‌ها، پیش‌بینی‌ها و یا خوش‌بینی‌های طرفداران فرضیه رشد قوم‌گرایی در عصر جهانی شدن، به دلایل گوناگون نظری، روش‌شناسی و نیز با توجه به تحولات سیاسی قرن اخیر و دوران کنونی، چندان نمی‌توان از این نوع فرضیه دفاع کرد و برعکس، نشانه‌های گوناگونی در دست است که می‌توان براساس آنها استدلال کرد که احتمال کاهش کشمکش‌های قومی و تضعیف جریان‌های قوم‌گرایی سیاسی نیز در عصر جهانی شدن وجود دارد. از سوی دیگر، مبانی روش‌شناسی و معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی طرفداران فرضیه رشد قوم‌گرایی در عصر جهانی شدن، قابل چالش به نظر می‌رسد. در این بخش از پژوهش، ما نخست مفروضات، استدلال‌ها و دیدگاه‌های طرفداران رشد قوم‌گرایی و کشمکش‌های قومی

در عصر جهانی شدن را به طور کوتاه ارائه نموده است و سپس به نقد و تجزیه و تحلیل آنها با توجه به ابعاد گوناگون روش‌شناسی و مبانی هستی‌شناسانه بحث، یعنی بنیادهای عینی و تاریخی تحولات سیاسی - اجتماعی معاصر خواهیم پرداخت.

### استدلال‌های طرفداران رشد قوم‌گرایی در عصر جهانی شدن

طرفداران فرضیه رشد حرکت‌ها - کشمکش‌های قومی در عصر جهانی شدن، چه در عرصه دانشگاهی و چه در عرصه سیاسی - یعنی نخبگان قوم‌گرا - از ابعاد گوناگون استدلال‌هایی را برای تأیید فرضیه خود ارائه می‌دهند که درخور توجه و بررسی است. به عبارت دیگر، استدلال‌های آنها براساس بنیادهای نظری، روش‌شناسی و هستی‌شناسی خاصی استوار است که ما در این قسمت به معرفی آنها می‌پردازیم.

۱- **بنیادهای نظری:** طرفداران فرضیه رشد قوم‌گرایی در عصر جهانی شدن، به لحاظ نظری بیشتر از رهیافت فرهنگ جهانی که به آن اشاره شد، یاری می‌جویند. به عبارت دیگر، آنها به رهیافت‌های دیگر به‌ویژه رهیافت نظام‌های جهانی و سرمایه‌داری جهانی و رهیافت جامعه جهانی توجه چندانی ندارند، چرا که مبانی نظری این رهیافت‌ها، چندان تأیید‌کننده فرضیه رشد حرکت‌ها و هویت‌های قومی به‌ویژه حرکت‌های قوم‌گرایانه سیاسی - که خواستار خودگردانی یا استقرار دولت‌های ملی جدید هستند - نیست. البته همان‌گونه که اشاره خواهد شد، فرضیه رشد حرکت‌های قوم‌گرایانه سیاسی در عصر جهانی شدن - به معنی فروپاشی چهارچوب‌های سرزمینی و رشد دولت - ملت‌های جدید - جای بسیار اندکی را در رهیافت "فرهنگ جهانی" به خود اختصاص می‌دهد و بیشتر به رشد هویت‌های قومی در جهان توسعه یافته به‌عنوان چالشی در برابر جهانی شدن اشاره می‌کند. با این همه، طرفداران فرضیه رشد قوم‌گرایی در عصر جهانی شدن از مفروضات رهیافت فرهنگ جهانی، به‌ویژه بحث "فشرده شدن زمان و مکان" سود می‌جویند تا رشد حرکت‌های قومی را به اثبات برسانند. در این رابطه، رشد فناوری وسایل ارتباط جمعی نیز عامل مهمی در رشد حرکت‌های قوم‌گرایانه در نظر گرفته می‌شود، چرا که این فشردگی زمان و مکان از یکسو و رشد شگرف تحولات رسانه‌های جمعی - به‌ویژه اینترنت - زمینه را برای ظهور پدیده "خاص‌گرایی فرهنگی"<sup>۱</sup> و در نتیجه، افزایش آگاهی قومی فراهم می‌سازد. البته باید به این نکته نیز اشاره کرد که طرفداران فرضیه رشد حرکت‌های قومی در عصر جهانی شدن، از بحث‌های نظری فرعی دیگر، به‌ویژه بحث دهکده جهانی مک لوهان و نیز رهیافت‌های پست مدرن به مسأله هویت نیز بهره

می‌گیرند. در این رابطه، به‌ویژه باید به بحث‌های مربوط به تأکید پست مدرن‌ها بر تفاوت‌ها<sup>۱</sup> در برابر هویت‌ها<sup>۲</sup> و یا به عبارت دیگر، نوشته‌های افرادی چون ولز که به جای هویت بر تغییر<sup>۳</sup> تأکید دارند (Welz, 2000) اشاره کرد. دیدگاه‌های نظری پژوهشگران دیگر پست مدرن نظیر شالوده‌شکنی<sup>۴</sup> دریدا و تأکید بر اهمیت "حاشیه‌زدایی"<sup>۵</sup> و "بخش" به جای "کل"<sup>۶</sup>، نیز مورد استفاده طرفداران رشد حرکت‌های قومی قرار می‌گیرند.

۲- **بنیادهای معرفت‌شناسی:** به لحاظ معرفت‌شناسی، طرفداران فرضیه رشد حرکت‌های قومی از مبانی معرفت‌شناسی واحدی پیروی نکرده و برای اثبات فرضیه خود از رهیافت‌های معرفت‌شناسی گوناگون و متضاد با هم استفاده می‌کنند. برای نمونه، گاه برای اثبات رشد حرکت‌های قومی، به معرفت‌شناسی اثباتی (پوزیتیویستی) و علمی متکی بر رهیافت رفتارگرایی<sup>۷</sup> تکیه می‌کنند و ظهور حرکت‌های قومی گوناگون در اطراف جهان را مثالی برای ادعای خود می‌آورند و گاه نیز از رهیافت‌های معرفت‌شناسی ضدپوزیتیویستی، نگرش‌های انتقادی و پست مدرن نسبت به مسائل اجتماعی را مطرح می‌کنند. برای نمونه، استفاده آنها از بحث‌های "شالوده‌شکنی"، "خاص‌گرایی"، یا مباحث نظریه‌پردازانی چون آنتونی گیدنز و دیگران بیشتر براساس معرفت‌شناسی ضدپوزیتیویستی طرفداران نظریه‌های انتقادی و پست مدرن استوار است. این تناقض معرفت‌شناسانه خود مشکلات خاصی را به‌وجود می‌آورد که بنیادهای استدلال طرفداران فرضیه تشدید حرکت‌های قومی در عصر جهانی شدن را متزلزل می‌سازد. این نکته، به‌ویژه در رابطه با استفاده آنها از مبانی معرفت‌شناسی رهیافت پست مدرن آشکار می‌شود که در آن بنیادهای معرفت‌شناسی و روش‌شناسی پست مدرنیسم در جهت اثبات پدیده‌هایی به کار می‌رود که برخلاف دیدگاه پست مدرن، جنبه کل‌گرایانه و هویت‌ساز - به جای تفاوت‌گذاری - و اثباتی دارد.

1- Differencess

2- Identities

3- Alterity

4- Deconstruction

5- Demarginalization

6- Whole

7- Behavioralism

۳- **مبانی هستی‌شناسی:** بنیادهای هستی‌شناسانه<sup>۱</sup> طرفداران فرضیه گسترش حرکت‌ها و تضادهای قومی - در نتیجه جهانی شدن - براساس حوادثی استوار است که ریشه در تحولات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی معاصر و یا مباحث نظری مطرح در موضوعات مربوط به جهانی شدن دارد. در واقع این تحولات و پدیده‌ها، به‌عنوان مثال‌های عینی تأیید کننده تضعیف هویت‌های ملی، چهارچوب‌های سرزمینی دولت ملی و رشد حرکت‌ها و هویت‌های قومی در نظر گرفته می‌شوند. در این رابطه، بر سه بحث عمده به‌عنوان مبانی هستی‌شناسانه فرضیه گسترش هویت‌های قومی در فرایند جهانی شدن تکیه می‌شود:

**الف) کاهش نقش دولت و زوال آن:** یکی از عمده‌ترین مبانی هستی‌شناسی طرفداران فرضیه رشد حرکت‌های قومی در عصر جهانی شدن، بحث تضعیف نقش دولت ملی<sup>۲</sup> در عصر جهانی شدن - چه در عرصه بین‌الملل و چه در عرصه سیاست‌های داخلی - است. براساس این بحث، گسترش جهانی شدن و ظهور بازیگران جدید نظیر شرکت‌های چندملیتی و سایر بازیگران غیردولتی، افراد، سازمان‌های بین‌المللی و گروه‌های فروملی و تحولات تکنولوژیک به‌ویژه در رسانه‌های ارتباط جمعی نظیر اینترنت، ماهواره‌ها و شبکه‌های گسترده اطلاع‌رسانی، باعث تزلزل مرزهای ملی شده و دولت همانند گذشته دیگر قادر نیست که دست به بستن مرزهای ملی بزند و اعمال سیاست کند. علاوه بر این، جهانی شدن در قلمرو فرهنگ به "منطقه‌زدایی" فرهنگ می‌انجامد، یعنی وابستگی فرهنگی به محل و منطقه و سرزمین را از میان بر می‌دارد. (تاملینسون، ۱۳۸۱: ۱۰) برخی در مورد کاهش نقش دولت در عصر جهانی شدن تا آنجا پیش می‌روند که می‌گویند:

*«نیروهای جهانی، به‌ویژه شرکت‌های فراملی و سایر نهادهای اقتصادی جهانی، فرهنگ جهانی یا سیستم‌های اعتقادی و ایدئولوژی‌های گوناگون جهان‌گرا<sup>۳</sup>، یا ترکیبی از همه این عوامل، آن‌قدر قدرتمند می‌شوند که وجود مداوم دولت ملی را دچار شک و تردید جدی می‌کنند.»*  
(Sklair, 1999: 142)

جهان‌گرایی چون "اوهم" حتی تا آنجا پیش رفته‌اند که پیش‌بینی می‌کنند احتمالاً دولت ملی از صحنه حیات سیاسی محو شود. (Ohme, 1998) همان‌گونه که در قسمت بعد خواهیم

1- Ontological

2- Nation -State

3- Globalizing

گفت، این خوشبینی‌ها نسبت به کاهش نقش دولت ملی نه تازگی دارد و نه چندان قابل تحقق به نظر می‌آید. برعکس، دولت ملی هم‌چنان بازیگر اصلی صحنه داخلی و بین‌المللی خواهد بود.

ب) **رشد حرکت‌ها و کشمکش‌های قومی:** طرفداران فرضیه تشدید قوم‌گرایی در عصر جهانی شدن، با اشاره به آنچه که رشد حرکت‌ها و کشمکش‌های قومی در ربع آخر قرن بیستم می‌خوانند، استدلال می‌کنند که جهانی شدن باعث گسترش آگاهی قومی و در نتیجه، کشمکش‌های قومی در جهان خواهد شد. این بحث نه تنها از سوی آنها به عنوان نتیجه خودبه‌خودی و سازوکار کاهش قدرت دولت ملی و تضعیف نقش آن در عرصه داخلی و بین‌المللی مطرح می‌گردد، بلکه موارد گوناگون حرکت‌های قوم‌گرایانه در اواخر قرن بیستم نیز شاهدی برای رشد قوم‌گرایی و هویت‌های قومی قلمداد می‌شود. در این رابطه، نوشته‌های برخی از پژوهشگران رفتارگرای مطالعات کشمکش و قومیت، نظیر تد رابرت‌گر و دیگران به عنوان نمونه‌های این رشد قوم‌گرایی در نظر گرفته می‌شود. (رابرت‌گر، ۱۳۷۷: ۲۳۳-۲۰۷) از جمله مناطق رشد حرکت‌های قومی مورد نظر، کشورهای خاورمیانه، شبه قاره هند، شرق آسیا و اروپای شرقی سابق و بالکان می‌باشد.

پ) **فروپاشی کشورهای چند قومی - ملیتی:** در کنار بحث رشد حرکت‌های قومی در مناطق گوناگون جهان، طرفداران فرضیه تشدید قوم‌گرایی در فرایند جهانی شدن، فروپاشی کشورهای چندقومی و چند ملیتی سابق را یکی از عمده‌ترین دلایل و شواهد رشد کشمکش‌های قومی و تشکیل دولت‌های ملی جدید می‌دانند. از میان این موارد گوناگون، می‌توان به تجزیه کشورهای نظیر چکسلواکی، یوگسلاوی، اتحاد جماهیر شوروی و استقلال تی‌مور شرقی اشاره نمود. یکی از عمده‌ترین دلایلی که درباره این فروپاشی‌ها از سوی طرفداران تشدید حرکت‌های قومی ارائه می‌شود، تأثیرات فرایند جهانی شدن و تحولات تکنولوژیک مربوط به گسترش ارتباطات و نقش وسایل ارتباط جمعی در رشد آگاهی قومی و تلاش برای هویت‌سازی ملی براساس قومیت است. علاوه بر این موارد، برخی نیز از ظهور قوم‌گرایی جدید در چهارچوب جهانی شدن در نیم قرن آینده سخن می‌گویند (Bakht and Shahid) و بر آن هستند که گروهی از دولت‌های ملی جدید در اثر فعالیت جنبش‌های قوم‌گرایی نوین در اطراف جهان ظهور خواهند کرد.

در صفحات بعد اشاره خواهیم کرد که ذکر جهانی شدن به عنوان عمده‌ترین دلیل فروپاشی کشورهای چند قومی فوق، تا حد زیادی ساده‌انگارانه است و دلایل متعدد دیگری را می‌توان در رابطه با تبیین فروپاشی این کشورها بیان کرد. مصنوعی بودن و به عبارت دیگر جدید و تحمیلی بودن وحدت ملی در این کشورها نظیر شوروی، یوگسلاوی و چکسلواکی از یک سو

و فروپاشی نظام دو قطبی در روابط بین‌الملل را از سوی دیگر، می‌توان از دلایل عمده فروپاشی این جوامع دانست و جهانی شدن نمی‌تواند دلیل اصلی این فروپاشی قلمداد شود.

### نقد فرضیه رشد حرکت‌های قومی در فرایند جهانی شدن

همان‌گونه که پیش از این گفته شد، طرفداران تأثیر فرایند جهانی شدن بر گسترش حرکت‌ها، هویت‌ها و کشمکش‌های قومی، استدلالات خود را بر مبنای بنیادهای نظری، معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی مذکور استوار می‌سازند تا به حمایت از دیدگاه خود بپردازند. با این همه، می‌توان بر این بنیادها به‌عنوان دلایل رشد قومیت، ایرادهای جدی وارد ساخت و دلایل دیگری ارائه داد که بر اساس آنها فرضیه فوق به چالش طلبیده شود. به عبارت دیگر، نگارنده بر آن است که نه تنها پیش‌بینی قطعی درباره ظهور پدیده‌ها در علوم اجتماعی کار چندان ساده‌ای نیست و بدین خاطر نمی‌توان تنها به پیش‌بینی قطعی رشد قوم‌گرایی در اثر جهانی شدن پرداخت، بلکه جهانی شدن به لحاظ نظری و نیز با توجه به تحولات عملی در صحنه بین‌المللی، ممکن است تأثیرات معکوس به جای گذارد و نه تنها تأثیر چشمگیری بر تقویت هویت‌های قومی نداشته باشد، بلکه به رشد هویت‌های ملی و تقویت نقش دولت ملی در فرایند جهانی شدن نیز منجر شود. در این قسمت، نخست بنیادهای نظری، معرفت‌شناسی، روش‌شناسی و هستی‌شناسی طرفداران فرضیه رشد حرکت‌های قومی را با دید انتقادی مورد بررسی قرار خواهیم داد و سپس دلایل خود را در رابطه با زود هنگام بودن و حتی بی‌مورد بودن خوشبینی نسبت به رشد هویت‌های قومی، به مفهومی که قوم‌گرایان جهان‌سومی یا برخی پژوهشگران مطالعات قومی به کار می‌گیرند - یعنی همان مفهوم قومیت جدید و ظهور حرکت‌های قومی سیاسی خواستار استقلال سیاسی یا فرهنگی در درون مرزهای دولت‌های ملی - را ارائه خواهیم داد.

### ۱- حاشیه‌ای بودن و تناقضات نظری فرضیه رشد قومیت در عصر جهانی شدن

بنا بر آنچه که اشاره شد، از میان رهیافت‌های گوناگون نظری به پدیده جهانی شدن، به‌ویژه از میان رهیافت‌های چهارگانه مورد بحث ما در این پژوهش، تنها یکی از رهیافت‌ها، یعنی رهیافت فرهنگ جهانی - آن هم تا حدی - امکان رشد هویت‌های قومی را به‌عنوان نوعی مقاومت در برابر حرکت جهانشمول فرهنگ جهانی ناشی از رشد سرمایه‌داری، فناوری ارتباطات مورد بررسی قرار می‌دهد.

رهیافت‌های دیگر مورد بحث یعنی رهیافت سیستم جهانی، رهیافت جامعه جهانی و رهیافت سرمایه‌داری جهانی همگی به نوعی به ظهور فرایندهای جهانشمول نظیر سرمایه‌داری

جهانی، آگاهی جهانی و آگاهی سیاره‌ای در فرایند جهانی شدن می‌پردازند و به‌طور ضمنی یا صریح به از بین رفتن هویت‌های ملی و قومی و نقش مرزهای ملی و قومی و محلی در این چهارچوب اشاره می‌کنند. گرچه در برخی از این رهیافت‌های نظری، به‌طور حاشیه‌ای به بحث گروه‌های قومی اشاره می‌شود، اما مبانی بحث آنها با بحث و استدلال‌های طرفداران فرضیه رشد قوم‌گرایی در فرایند جهانی شدن تفاوت دارد. برای نمونه، والرشتاین در نظریه نظام جهانی خود در جایی از "تقسیم کار قومی"<sup>۱</sup> و نقش گروه‌های قومی در فرایند رشد و سلطه نظام جهانی سرمایه‌داری سخن می‌گوید، اما آن را حرکتی آگاهانه از سوی نظام سرمایه‌داری جهت تحکیم نرخ ارزان کار و استثمار بیشتر کارگران می‌داند. چرا که سرمایه‌داری با دامن زدن به اختلافات و شکاف‌ها و تبعیض‌های قومی سعی دارد تا از نیروهای کار قومی به‌عنوان نوعی نیروی کار ارزان - در برابر سایر کارگران غیرقومی و اکثریت - استفاده کند. (Wallerstein, 1979: 81) والرشتاین این انگیزه نظام جهانی سرمایه‌داری را در گستره بحث جهانی شدن، به‌ویژه از نوع متأخر آن مورد بحث قرار می‌دهد و اعتقاد دارد که از قرن ۱۸ به بعد این انگیزه وجود داشته است.

گذشته از آن، رهیافت "فرهنگ جهانی" نیز - چنان‌که پیش از این به‌طور ضمنی اشاره کرده‌ایم - به خودی خود درباره نوع خاصی از قومیت و قوم‌گرایی و رشد آگاهی قومی در فرایند جهانی شدن بحث می‌کند که با رشد قومیت در کشورهای جهان سوم چندان ارتباطی ندارد. به عبارت دیگر، پژوهشگرانی که در بستر رهیافت فرهنگ جهانی از رشد آگاهی قومی سخن می‌گویند، بیشتر به تجربه گروه‌های قومی مهاجر در اروپای غربی و یا آمریکای شمالی اشاره می‌کنند و حفظ و رشد هویت‌های آنها را به‌عنوان نوعی مقاومت در برابر سلطه اقتصادی سرمایه‌داری و فرهنگ جهان‌گرایی غربی قلمداد می‌کنند (Castles, 2000) و این مسأله اصولاً ربطی به رشد حرکت‌های سیاسی قوم‌گرایی خودمختاری طلب یا استقلال‌گرا در جهان سوم ندارد. تناقض این‌جا است که طرفداران قوم‌گرایی فرضیه رشد حرکت‌های قومی در عصر جهانی شدن، منطبق پژوهشگران فوق را واژگون کرده و آن را در مورد ظهور حرکت‌های قوم‌گرایانه و دولت‌های ملی جدید در جهان سوم به کار می‌برند.

هم‌چنین، به کارگیری رهیافت پست مدرن نیز از سوی طرفداران فرضیه رشد قوم‌گرایی در فرایند جهانی شدن، نوعی اقدام تناقض‌گونه<sup>۲</sup> به نظر می‌آید. درحالی‌که پژوهشگران پست‌مدرن در یک حرکت انتقادی در برابر تمایلات و خواسته‌های جهانشمول و کل‌گرایانه نظام مسلط

## 1- Ethnic Division of Labour

## 2- Paradoxical

جهان سرمایه‌داری و ارزش‌های جهانشمول و سلطه‌گرایانه مدرنیته و تلاش برای تعمیم الگوهای خود بر سایر نقاط جهان موضع می‌گیرند و بدین ترتیب به نقد جهانی شدن می‌پردازند، طرفداران فرضیه تشدید قوم‌گرایی نیز منطق پست مدرنیسم را واژگونه کرده و نه تنها از فرایند جهانی شدن استقبال می‌کنند، بلکه در جای خود به دفاع از ظهور کلیت‌ها و هویت‌های جدید و حمایت شدید از آنها می‌پردازند. این نوع به کارگیری منطق پست مدرن در جهت خلاف اهداف آن، نه تنها تناقض‌ناما است، بلکه باعث مخدوش شدن بنیادهای تبیینی پژوهش‌های مورد نظر می‌شود. مثلاً پست مدرن‌ها برای به چالش طلبیدن حرکت کل‌گرایانه و سلطه‌طلبانه اقتصاد جهانی و فرهنگ غربی آن، از صداهای حاشیه‌ای و فرهنگ‌های محلی و تفاوت‌های آن سخن می‌گویند و به‌طور تلویحی و آشکار از رشد هویت‌های ملی و ناسیونالیسم کشورهای حاشیه‌ای جهان سوم دفاع می‌کنند. اما قوم‌گرایان یا پژوهشگران طرفدار فرضیه رشد قومیت در عصر جهانی شدن، به جای موضع‌گیری در برابر جهانی شدن و تمایلات سلطه‌طلبانه اقتصاد جهانی و فرهنگ کل‌گرایانه غرب، به‌طور ضمنی از آن استقبال می‌کنند و در تلاش برای تبیین رشد حرکت‌های قومی، از اضمحلال هویت‌های ملی سخن می‌گویند که با منطق درونی رهیافت پست مدرن به مطالعات جهانی شدن و هویت تناسب ندارد و نوعی واژگونه کردن و به کارگیری نادرست و خودسرانه آن می‌باشد.

### ۱- تناقض‌های معرفت‌شناسانه فرضیه رشد حرکت‌های قومی در عصر جهانی شدن

همان‌گونه که پیش از این اشاره شد، نوعی تناقض معرفت‌شناسانه<sup>۱</sup> در مباحث و نگرش‌های طرفداران فرضیه رشد حرکت‌های قومی در نتیجه جهانی شدن به چشم می‌خورد. این تناقض، در تضاد میان دیدگاه پوزیتیویستی آنها نسبت به رشد حرکت‌های قومی از یکسو و تمایل آنان به نگرش انتقادی ضدپوزیتیویستی رهیافت پست مدرن و استفاده از بحث‌های شالوده‌شکنی و نظایر آن به چشم می‌خورد. همان‌گونه که درباره نقد بنیادهای نظری آنها در صفحه پیش گفته شد، گاه دستگاه معرفت‌شناسانه رهیافت انتقادی و پست مدرن واژگونه به کار گرفته شده و به نوعی مورد استفاده قرار می‌گیرد که با منطق درونی و اهداف دیدگاه ضدپوزیتیویستی نظریه‌پردازان پست مدرن سازگار نیست. در بحث نقد بنیادهای نظری این فرضیه، به موارد بهره‌برداری تناقض‌آمیز از رهیافت پست مدرن که دارای اشارات معرفت‌شناسانه نیز هست اشاره شد.



## ۲- چالش مبانی هستی‌شناسی رابطه جهانی شدن با قومیت

در مورد مبانی هستی‌شناسانه فرضیه رشد حرکت‌ها و کشمکش‌های قومی در عصر جهانی شدن، به سه زمینه آن یعنی: نقش دولت ملی، رشد حرکت‌های قومی و فروپاشی کشورهای چند قومی اشاره شد. نکته مهم این‌جاست که درست برخلاف دیدگاه طرفداران فرضیه رشد قوم‌گرایی، می‌توان دلایل دیگری را برای ظهور پدیده‌های دوم و سوم و نیز دلایلی را برای پایداری نقش دولت ملی در عصر جهانی شدن ارائه داد.

### الف) نا به هنگام بودن بحث زوال دولت ملی و نقش آن

گرچه برخی از رهیافت‌های نظری جهانی شدن، از جنبه‌های گوناگون به تضعیف نقش دولت ملی در عصر جهانی شدن اشاره کرده‌اند و ما نیز این کاهش نقش دولت را انکار نمی‌کنیم، اما نکته مهم این‌جاست که علیرغم گسترش فرایند جهانی شدن، سخن گفتن از زوال نقش دولت به‌عنوان یک بازیگر مهم سیاست‌های بین‌المللی و داخلی نابجاست. درست برعکس نظر طرفداران زوال یا کاهش بی‌سابقه نقش دولت، برخی از پژوهشگران علوم اجتماعی بر آن هستند که در عصر جهانی شدن و علیرغم چالش بازیگران غیردولتی، دولت هم‌چنان به‌عنوان عمده‌ترین بازیگر صحنه جهانی و داخلی باقی خواهد ماند.

توجه به تعریف و کارویژه اصلی دولت مدرن، یعنی انحصار استفاده مشروع از نیروی قهریه این نکته را بیشتر روشن می‌کند. هیچ یک از نهادهای فروملی و فراملی تاکنون و نیز در آینده نخواهند توانست جای دولت را به‌عنوان تنها نهاد مشروع استفاده‌کننده از قوه قهریه به تعبیر ماکس وبر، بگیرند. از سوی دیگر، علیرغم گسترش نقش بازیگران غیردولتی نظیر شرکت‌های چندملیتی در عرصه اقتصاد جهانی، دولت هم‌چنان نقش اصلی تنظیم‌کنندگی را در صحنه داخلی و خارجی به عهده خواهد گرفت. در واقع، دولت هم‌چنان به‌عنوان نهاد واسطه اقتصاد و حتی فرهنگ جهانی با جوامع ملی عمل می‌کند.

علاوه بر این، تأکید بر تضعیف نقش و جایگاه دولت و حتی بحث از نابودی آن، پدیده تازه‌ای نیست و اختصاص به فرایند جهانی شدن ندارد. همان‌گونه که می‌دانیم، در بسیاری از بحث‌های نظری گذشته در عرصه سیاست و اجتماع، تلاش برای تضعیف دولت و نابودی آن مطرح بوده است. اما هیچ کدام از این امیدواری‌ها، وعده‌ها و پیش‌بینی‌ها به وقوع نپیوست. برای نمونه، طرفداران "دولت جهانی"<sup>۱</sup> در قرن نوزدهم و هم‌چنین آنارشیست‌ها و کمونیست‌ها در قرن نوزدهم و بیستم، از میان رفتن دولت را پیش‌بینی می‌کردند و در این رابطه

وعده‌ها می‌دادند. در برخی از بحث‌های نظری، نظیر نظریه ساختارگرایی دولت و بحث‌های آلتوسر و پوانزاس و حتی قبل از آنها در نظریات مارکس، بحث نابودی دولت کاملاً مطرح بوده است. (فاوست، ۱۳۸۰) در مارکسیسم ساختاری، نقش دولت به سطح ابزار سلطه طبقاتی طبقات مسلط جامعه سرمایه‌داری کاهش داده شد. علاوه بر این، در دهه ۱۹۷۰ م. رهیافت وابستگی متقابل (Koehan and Nye, 1977) و رهیافت جامعه جهانی (Burton, 1972) در نظریه‌های روابط بین‌المللی از کاهش نقش دولت در عرصه جهانی خبر می‌دادند. با این همه، علیرغم تمام این چالش‌های عملی و نظری بر سر راه نقش و کار ویژه‌های دولت مدرن، دولت همچنان به عنوان عمده‌ترین بازیگر نظام جهانی و سیاست‌های داخلی در آغاز قرن بیست و یکم نقش‌آفرینی می‌کند. رهیافت جهانی شدن نسبت به دولت و تأکید برخی از طرفداران آن بر از میان رفتن نقش دولت نیز همانند یکی از بحث‌های نظری مخالف نقش و جایگاه دولت قسابل طرح است و نه چیز بیشتر و مشخص نیست که تا چه حد بتواند نقش دولت را در عرصه داخلی و خارجی به چالش بطلبد. همان‌گونه که گفته شد، بسیاری نیز نسبت به فرضیه کاهش شدید نقش دولت در فرایند جهانی شدن، تردید دارند. (Scott, 1997) این نکته به‌ویژه در جهان سوم صادق است که در آن دولت همچنان نقش رهبری را در مقاومت ملی علیه سلطه اقتصاد جهانی و ارزش‌های فرهنگ جهانی غرب بازی کرده و خواهد کرد.

### **ب) نامربوط بودن رشد حرکت‌های قومی به فرایند جهانی شدن**

اعتقاد به تشدید حرکت‌ها و کشمکش‌های قوم‌گرایانه، دومین مبنای هستی‌شناسانه طرفداران فرضیه تقویت هویت‌های قومی در عصر جهانی شدن است. گرچه در سال‌های آخر دهه ۱۹۸۰ م. و نیمه نخست سال‌های دهه ۱۹۹۰ م. شاهد تشدید کشمکش قومی در اروپا، خاورمیانه و آسیا بودیم، اما این مسأله نمی‌تواند تأیید کننده ارتباط ضروری میان گسترش جهانی شدن و رشد حرکت‌های قوم‌گرایانه باشد. گرچه ارتباط میان جهانی شدن و گسترش آگاهی قومی، به دلیل در دسترس قرار داشتن شبکه‌های جهانی ارتباطی و خبری قابل انکار نیست، اما اغراق در مورد وجود چنین رابطه‌ای و طرح تازگی آن چندان درست به نظر نمی‌رسد. جالب این‌جاست که در برخی برهه‌های تاریخی قرن بیستم که فرایند جهانی شدن از رشد قابل ملاحظه‌ای نظیر دهه‌های آخر قرن بیستم برخوردار نبود، جهان شاهد گسترش عمده حرکت‌های سیاسی قوم‌گرایانه بوده است. این پدیده را به خوبی می‌توان در سال‌های پس از پایان جنگ جهانی اول در اروپا، خاورمیانه و شرق آسیا و تا حد کمتری در سال‌های پس از جنگ و به‌ویژه در سال‌های استعمارزدایی در دهه‌های ۱۹۷۰-۱۹۶۰ مشاهده کرد. رشد حرکت‌های قومی در این سال‌ها به مراتب شدیدتر از دهه ۱۹۹۰ م. و اکتسون بود. این نکته

نشان می‌دهد که گسترش یا کاهش حرکت‌های قوم‌گرایانه سیاسی، به عوامل گوناگون دیگر، از جمله ماهیت ساختار نظام بین‌المللی و سیاست بازیگران بزرگ نسبت به تشدید قوم‌گرایی بستگی دارند و نه صرفاً به پدیده جهانی شدن. به همین دلیل است که حتی برخی از طرفداران رشد حرکت‌های قومی و ظهور "قوم‌گرایی نوین"، نقش قدرت‌های بزرگ را در گسترش یا کاهش قوم‌گرایی نادیده نمی‌گیرند. (مصاحبه مسعود بارزانی، ۱۳۷۷) اصولاً باید گفت که در حال حاضر در اوج فرایند جهانی شدن، چنین به نظر می‌رسد که قدرت‌های بزرگ نظام جهانی، به‌ویژه ایالات متحده آمریکا و متحدان آن، از این به اصطلاح "قوم‌گرایی نوین" و ظهور دولت‌های ملی از درون جنبش‌های قوم‌گرایانه استقبال چندانی نمی‌کنند. به عبارت دیگر، گسترش تعداد واحدهای ملی و کشورها، خواسته بازیگران اصلی نظام جهانی نیست. برای نمونه می‌توان از مخالفت شدید دولت آمریکا با تصمیم کردهای شمال عراق به تأسیس یک دولت مستقل در سال‌های ۱۹۹۸-۱۹۹۹ اشاره کرد. دعوت رهبران کردهای شمال عراق به واشنگتن در ۱۹۹۷ م. و تأکید وزیر امور خارجه آمریکا بر تجزیه‌ناپذیر بودن عراق، تجسم این عدم تمایل بازیگران اصلی نظام جهانی به تکثیر واحدهای ملی و تبدیل گروه‌های قومی به ملت‌های مؤسس دولت است.

### پ) فروپاشی کشورهای چند قومی - ملیتی و فرایند جهانی شدن

بسیاری از طرفداران فرضیه رشد حرکت‌های قومی در عصر جهانی شدن، فروپاشی کشورهای چند قومی و چند ملیتی اتحاد جماهیر شوروی، چکسلواکی و یوگسلاوی را به عنوان نمونه‌های اصلی تأثیر جهانی شدن بر رشد آگاهی قومی در سال‌های اخیر می‌دانند و چنین سرنوشتی را برای سایر کشورها نیز پیش‌بینی می‌کنند. ذکر چند نکته مهم در مورد علل و عوامل فروپاشی این کشورها و ارتباط این مسأله با فرایند جهانی شدن ضروری است. نخست اینکه این‌گونه فروپاشی‌ها تنها به موارد فوق و اواخر قرن بیستم مربوط نمی‌شود، بلکه در اوایل قرن نیز سابقه گسترده داشته است. فروپاشی امپراتوری عثمانی و امپراتوری‌های اتریش - مجارستان از سال ۱۹۱۸ م. به بعد و تشکیل چند کشور از دل آن، یک نمونه عمده است. از سوی دیگر، امپراتوری بریتانیا خود متشکل از سرزمین‌های گوناگونی بود که در اثر استعمار تشکیل شده بودند و از سال‌های پس از جنگ اول تا دهه ۱۹۵۰ م. از هم پاشیدند. این نوع فروپاشی و سایر موارد آن، در گذشته روی داده است؛ یعنی زمانی که بحث جهانی شدن مطرح نبود و کسی هم این مسأله را به جهانی شدن مربوط نمی‌دانست. بنابراین ظهور پدیده سقوط واحدهای سرزمینی نمی‌تواند تنها ناشی از رشد جهانی شدن باشد. گذشته از این، در تمامی موارد اشاره شده چه در اوایل و چه در اواخر قرن بیستم، امپراتوری‌ها یا کشورهایی

بودند که به صورت مصنوعی شکل گرفته بودند، یعنی مناطقی که در اثر فتوحات نظامی و اجبار به سرزمین اصلی پیوسته بودند. اتحاد جماهیر شوروی و یوگسلاوی بهترین نمونه‌های این وضع به‌شمار می‌روند. سرزمین‌هایی که در ۱۹۹۱ م. به صورت کشورهای جدید آسیای مرکزی و قفقاز سر در آوردند، پیش از این متعلق به سایر واحدهای ملی نظیر ایران بودند (Stars, 2002) و با جنگ و نظامی‌گری گسترده و ناخواسته به روسیه و سپس اتحاد جماهیر شوروی ملحق شدند. بدیهی است که تمامی این اقوام و ملیت‌ها در هر فرصت مناسب چه عصر جهانی شدن و یا دوره‌های دیگر، در صدد جدا شدن از روسیه و شوروی برآیند.

پایان جنگ سرد و فروپاشی نظام کمونیستی، یعنی نظامی که کشورهای چند قومی - ملیتی شوروی، یوگسلاوی و چکسلواکی را به وجود آورد؛ در واقع زنجیره‌هایی را که باعث وصل این گروه‌ها شده بود در هم شکست و این واحدها در پی سرنوشت خود رفتند. گذشته از این، فروپاشی اتحاد شوروی و حتی یوگسلاوی و چکسلواکی، کمتر در اثر قیام‌های سراسری و طرح درخواست‌های گسترده گروه‌ها برای استقلال صورت گرفت، بلکه دولت‌های شوروی، چک و یوگسلاوی خود در پی رها شدن از این واحدها بودند. این مسأله به‌ویژه در مورد اتحاد شوروی صادق است، چرا که بنابر برخی از تحلیل‌ها، کشورهای جدیدالتأسیس آسیای مرکزی و برخی از کشورهای قفقاز آمادگی استقلال و جدایی نابهنگام از شوروی را نداشتند و این رهبران روسیه بودند که بر جدا شدن و استقلال آنها و تشکیل کشور روسیه متشکل از واحدهای سرزمین اصلی اصرار داشتند.

برعکس، در میان کشورهای جهان معاصر واحدهای ملی نیز وجود دارند که سابقه سرزمینی آنها به دوران بسیار کهن و چند هزاره می‌رسد و گرچه متشکل از گروه‌های زبانی و مذهبی (یا به تعبیری قومی) گوناگون هستند، اما در طول تاریخ علیرغم فشارهای خارجی و بین‌المللی دچار فروپاشی نشده‌اند، که ایران یکی از عمده‌ترین نمونه‌های آن واحدهای ملی به‌شمار می‌رود. در سال‌های بعد از مشروطیت، جنگ جهانی اول و سال‌های جنگ دوم جهانی، نیروهای بین‌المللی تلاش‌های گسترده‌ای را برای تجزیه ایران آغاز کردند، اما به دلیل کهن بودن وحدت ملی و سرزمینی و اراده مشترک ایرانیان، این طرح‌ها هیچ‌گاه به مرحله تحقق نرسید. بنابراین نوع کشور مورد نظر، میراث سیاسی و فرهنگی و سابقه انسجام سرزمینی آن عامل بسیار مهمتری در فروپاشی یا ادامه وحدت سرزمینی است تا مسأله جهانی شدن و تأثیرات آن.

## جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در این پژوهش ما در پاسخ به این سؤال اساسی که آیا فرایند جهانی شدن لزوماً باعث رشد حرکت‌ها و کشمکش‌های قومی می‌شود، این فرضیه را مطرح کردیم که فرایند جهانی شدن به خودی خود عامل تشدید حرکت‌های قومی نبوده و در آینده قابل پیش‌بینی نیز برخلاف نظر پژوهشگران طرفدار فرضیه رشد قوم‌گرایی و ارتباط آن با جهانی شدن، نمی‌تواند مدعی تشدید قطعی و گسترده حرکت‌های قومی یا کشمکش‌های قومی در جهان در اثر جهانی شدن بود. برای آزمون این فرضیه، نخست به پراکندگی دیدگاه‌ها در مورد تعریف، ماهیت و ریشه جهانی شدن پرداختیم و مشخص نمودیم که از میان اثبوت مباحث مفهومی و نظری، تنها بخش کوچکی از بحث‌های مربوط به جهانی شدن به مسأله ملیت و به‌ویژه قومیت می‌پردازد. در بحث پیرامون چهارچوب‌ها و رهیافت‌های عمده نظری پیرامون جهانی شدن، اشاره کردیم که تنها در رهیافت فرهنگ جهانی، آن هم در چهارچوب بحث‌های هویتی گروه‌های مهاجر قومی در اروپا و آمریکای شمالی، بحث تشدید هویت قومی مطرح می‌شود. به عبارت دیگر، رهیافت‌های نظری مربوط به جهانی شدن بیشتر به این بعد از مسائل قومی و هویتی می‌پردازند و نه بحث کشمکش‌های قومی در جهان سوم میان گروه‌های قومی و دولت ملی. بخش دوم پژوهش، به بررسی دیدگاه‌های طرفداران فرضیه تشدید قوم‌گرایی در اثر جهانی شدن اختصاص یافت و مبانی نظری و معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی طرفداران فرضیه مذکور مورد بحث قرار گرفت. در قسمت بعدی، بخش دوم این مبانی را به تفصیل مورد انتقاد قرار داده و به تناقضات درونی مبانی نظری و معرفت‌شناسی فرضیه مذکور پرداختیم و در بحث بعدی، با ذکر مثال‌های گوناگون ابعاد سه‌گانه هستی‌شناسانه فرضیه فوق را به چالش طلبیدیم. در یک جمع‌بندی نهایی، می‌توان گفت که برخلاف نظر طرفداران فرضیه قطعی بودن تشدید گسترده قوم‌گرایی در فرایند جهانی شدن، نه تنها ممکن است شاهد گسترش تضادهای قومی باشیم، بلکه برعکس این احتمال وجود دارد که در آینده بیش از هر چیز شاهد تقویت هویت‌های ملی در عرصه جهان سوم به‌عنوان عمده‌ترین شاخصه مقاومت در برابر فرایند جهانی شدن و تمایل ادغام‌گرایانه نظام جهانی سرمایه‌داری و فرهنگ مسلط جهانی ناشی از غرب باشیم. در واقع بیشتر نظریه‌پردازان بحث جهانی شدن، از جمله طرفداران رهیافت فرهنگ جهانی و نیز پست مدرن‌ها بر همین نکته انگشت گذاشته‌اند و منظور آنها از کانون‌های مقاومت در برابر فرایند جهانی شدن، بیشتر تشدید هویت‌های ملی و منطقه‌ای به‌عنوان عمده‌ترین چالش جهانی شدن بوده است، اما طرفداران فرضیه گسترش هویت‌های قومی در فرایند جهانی شدن، برخلاف نظرات نظریه‌پردازان فرهنگ جهانی و پست مدرن‌ها، بیشتر تأکید خود را بر هویت‌های قومی گذاشته‌اند تا هویت ملی و بسیاری از پژوهشگران آثاری را درباره

ظهور گرایش‌های ناسیونالیستی در مناطق گوناگون جهان، از جمله شرق آسیا، در برابر فرایند جهانی شدن انتشار داده‌اند. (ان فراست، ۱۳۸۰: ۷۷)

گذشته از اینها، اصولاً جهانی شدن به‌عنوان یک فرایند کلی، به لحاظ ماهیتی با قوم‌گرایی و تشدید کشمکش‌های قومی در تضاد آشکار است. اگر بخواهیم عمده‌ترین شاخصه‌های فرایند جهانی شدن را عنوان کنیم، بدون شک این شاخصه‌ها چیزی جز اقتصاد سرمایه‌داری مبتنی بر بازار آزاد و گسترش لیبرال دموکراسی نخواهد بود. گرچه از شاخصه‌های سومی نیز می‌توان به‌عنوان فرهنگ جهانی نام برد که بیشتر ماهیت خود را از فرهنگ مسلط غرب و زبان انگلیسی می‌گیرد، اما دو شاخصه نخست اهمیت بیشتری دارند. نکته مهم این‌جاست که اقتصاد سرمایه‌داری و لیبرال دموکراسی هر دو برای رشد خود بیش از هر چیز به ثبات بین‌المللی، منطقه‌ای و داخلی احتیاج دارند. هرگونه اختلال در ثبات جهانی، منطقه‌ای و داخلی برای گسترش نظام سرمایه‌داری آزاد و جنبش لیبرال دموکراسی زیانبار است.

از آن‌جا که قوم‌گرایی و تشدید کشمکش قومی، بیش از هر چیز منجر به بی‌ثباتی و آشوب داخلی، منطقه‌ای و جهانی می‌شود، قوم‌گرایی و ناآرامی‌های گسترده ناشی از آن به‌ویژه در مناطق حساس استراتژیک نظیر خاورمیانه، برای جهانی شدن (با توجه به دو شاخصه اصلی آن) بسیار زیانبار است. بدین‌خطا، نیروهای دست‌اندرکار فرایند جهانی شدن (یعنی دولت‌های بزرگ سرمایه‌داری صنعتی و بازیگران غیردولتی چون شرکت‌های بزرگ چند ملیتی) اساساً از هرگونه تشدید قوم‌گرایی و کشمکش‌های قومی استقبال نخواهند کرد. به همین دلیل است که برای نمونه، کردهای عراقی در سال‌های آخر دهه ۱۹۹۰ م. نتوانستند علیرغم فراهم بودن شرایط، به علت مخالفت آمریکا به تأسیس دولت کردی و کشور مستقل کرد در شمال عراق دست بزنند.

اگر جهانی شدن را به دلیل سازگاری‌های تبعیض‌آمیز نظام سرمایه‌داری و سلطه فرهنگ غربی یک حرکت مخرب و تضادبرانگیز بدانیم، که برخی از پژوهشگران چنین گمان دارند، در آینده شاهد گسترش رقابت‌ها و ظهور کانون‌های مقاومت اقتصادی، فرهنگی و حتی نظامی در برابر آن خواهیم بود. بدیهی است که در کشورهای در حال توسعه جهان سوم و حتی کشورهای توسعه یافته شرق آسیا، رهبری این کانون‌های مقاومت سیاسی، فرهنگی در دست دولت‌های ملی خواهد بود. این دولت‌های ملی نیز برای دفاع از منابع ملی در برابر گرایش همزیست‌گرایی نظام جهانی، نیاز به بسیج حمایت جهت تشدید مقاومت دارند. این بسیج حمایت‌انگیزانه، بیش از هر چیز از طریق تشدید احساسات ملی و ناسیونالیستی آن‌ها در سطح دولت - ملت صورت خواهد گرفت و نه در سطح گروه‌های قومی و فروملی. گروه‌های قومی و فروملی نیز در این کارزار مقاومت‌آمیز بیشتر حامی دولت‌های ملی خواهند بود تا حامی نیروهای همزیست‌گرایی نظام جهانی.

### مآخذ:

- ۱- احمدی، حمید (۱۳۸۰)، "قوم‌گرایی و امنیت ملی ایران"، *امنیت عمومی و وحدت ملی*، تهران، دفتر مطالعات و تحقیقات امنیتی وزارت کشور.
- ۲- ان فراست، آلن (۱۳۸۰)، "جهانی شدن و امنیت ملی: دستور کار استراتژیک"، مترجم احمد دلیر، *گفت‌وگوهای امنیت ملی: کتاب دوم، جهانی شدن*، تهران، مؤسسه مطالعات سیاسی، فرهنگی اندیشه ناب.
- ۳- تاملینسون، جان (۱۳۸۱)، *جهانی شدن و فرهنگ*، ترجمه محسن حکیمی، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی - مرکز بین‌المللی گفت‌وگوی تمدن‌ها.
- ۴- "توافقات‌های کردهای عراق در واشنگتن" (تابستان ۱۳۷۷)، ترجمه حمید احمدی، *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*، شماره ۱۴.
- ۵- رابرت گر، تد (پاییز ۱۳۷۷)، "اقلیت‌ها، ملی‌گراها و برخورد‌های سیاسی"، ترجمه حمیدرضا کریمی، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال اول، شماره ۱.
- ۶- فاوست (۱۳۸۰)، *نظریه‌های دولت*، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نشر نو.
- ۷- گل‌محمدی، احمد (۱۳۸۰)، پایان‌نامه دکتری علوم سیاسی دانشگاه تهران.
- ۸- "مصاحبه با مسعود بسارزانی" (پاییز ۱۳۷۷)، ترجمه حمید احمدی، *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*، شماره ۱۵.
- 9- Bakht, Jennifer and S.M. Shahid, "New Ethnicity and Globalization", <http://www.bsos.umd.edu/soc/conf/conference/newspapers/bakht-shahid.txt>.
- 10- Burton, John (1972), *World Society*, Cambridge, University Press.
- 11- Castles, Stephen (2000), *Ethnicity and Globalization*, London, Sage.
- 12- Chase, C. (1989), *Global Formation*, Oxford, Blackwell.
- 13- Featherstone, M. (1990), *Global Culture: Nationalism, Globalization and Identity*, London, Sage.
- 14- Friedman, T.L. (2000), *The Lexus and The Olive Tree*. New York, Farrar. (Giroux).
- 15- Giddens, Anthony (1991), *The Consequences of Modernity*, Cambridge, Polity Press.
- 16- Harvey, David (1989), *The Condition of Post-modernity*, Oxford, Basil Blackwell.
- 17- Hirst, P. and G. Thompson (1996), *Globalization in Question: The International and the Possibilities of Governance*, Cambridge, Polity Press.
- 18- King, A. D. (1991), *Culture, Globalization and the World-system*, London, Macmillan.

- 19- Koehan, Robert O. and Joseph S. Nye (1977), *Power and Interdepeandance*, Boston, Vitet Brawn.
- 20- Lechner, Frank, "What is Globalization?", The Globalization Website, <http://www.emory.edu/soc/globalization/issuesol.html>.
- 21- \_\_\_\_\_, "Globalization Theories" in the Globalization Website, <http://www.emory.edu/soc/globalization/issuesol.html>.
- 22- Marx, Karl (1973), *Grundisse*, Harmondsworth, Penyoin.
- 23- Nye, Joseph (2002-April), "Globalism Versus Globalization", *Annals of Globalization*.
- 24- Ohme, Kenichi (1998), *The End of the Nation State; The Rise of Regional Economies*, New York, Diane Publishing Company.
- 25- Roberston, Ronald (1992), *Globalization: Social Theory and Global Culture*, London, Sage publication.
- 26- Ross, R. and K. Trachte (1990), *Global Capitalism: The New Leviathan*, Allbany, State University of New York Press.
- 27- Scott, Alan (1997), *The Limits of Globalization*, London, Routledge.
- 28- Sklair, Leslie (1999), "Competing Conceptions of Globalization, *Journal of World System Research*, Vol:2.
- 29- Starrs, Roy (2002), *Nations Under Siege: Globalization and Nationalism in Asia*, London, Macmillan.
- 30- Wallerstein, Immanuel (1979), *The Capitalist World Economy*, Cambridge, Cambridge University Press.
- 31- Welz, Frank (2000-December), "Identity and Alterity in Sociological Perspective", Paper Presented at JNU workshop on *Culture and Society in the Era of Globalization*, New Delhi.